

# بنیادگرایی هرگز مرادف با اسلام‌گرایی نیست

گفت‌وگویی با ابوالفضل شکوری استاد دانشگاه و نایب رییس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس

◆ پس از واقعه‌ی سپتامبر سیاه آمریکایی‌ها، واژه‌ای که یک‌بار دیگر توجه محافل سیاسی، آکادمیک و نیز امنیتی را به خود مشغول کرد «بنیادگرایی» بود. به نظر شما، بنیادگرایی چیست و بنیادگرا کیست؟ و تا چه میزان مصداق آن در نیروهای است در محافل خبری موسوم به آن هستند؟

ابوالفضل شکوری: هنوز از بنیادگرایی یا بنیادگرا تعریف واحدی در بین جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و اجتماعی وجود ندارد. هر اندیشمندی به گونه‌ای آن را تعریف می‌کند، برخی از اندیشمندان و جامعه‌شناسان غربی که در این زمینه صاحب‌نظر هستند تلاش کرده‌اند سه ویژگی را برای بنیادگرایی برشمرند، که با آن‌ها می‌توان از بنیادگرایی تعریفی را ارایه داد. یعنی این سه ویژگی را اگر در یک‌جا مجتمع ببینیم، در آن‌جا پدیده‌ی بنیادگرایی به‌وجود آمده است و شخص بنیادگرا Fundamentalist پدیدار شده است.

یکی مورد از آن طرحی است برای کنترل پوشش زنان، یعنی نسبت به این‌که زنان دارای چه پوششی باشند، برخوردار از حساسیت است و زنان در ذیل چتر بنیادگرایان باید از پوشش خاصی استفاده نمایند؛ دوم مردود شمردن کثرت‌گرایی سیاسی یا همان Politecal Pluralism است. سومین ویژگی، حمایت از ادغام دین با سیاست است. این سه ویژگی را می‌توان نقطه مشترک دیدگاه اکثر اندیشمندانی دانست که در زمینه‌ی بنیادگرایی سخن گفته‌اند و کتاب و مقاله نوشته‌اند. بنابراین در این‌جا مذهب خاصی مانند اسلام یا بودیسم، مسیحیت و مانند این‌ها ملاک نیست؛ از هر مذهبی و جایی از دنیا ما شاهد بنیادگرایی هستیم. روی این اصل از حزب «جاناتا» در هند که یک حزب تندروی مذهبی است و یا حزب ائتلاف مسیحی در غرب و یا حزب لیکود در اسرائیل، تشکل‌های پیرو الهیات آزادی‌بخش در آمریکای لاتین، جنبش‌های سلفی مثل اخوان المسلمین، طالبان و جبهه‌ی نجات اسلامی در جهان اسلام

می‌توان به‌عنوان بنیادگرا نام برد. شما ببینید در همه این مواردی که نام بردیم از مسلمان، مسیحی، یهودی و بودایی در این قالب جا می‌گیرند و بنیادگرا تلقی می‌شوند، روی این اصل و این توضیحات نمی‌توان گفت که بنیادگرایی از هنگام واقعه ۱۱ سپتامبر به‌وجود آمده است و با فرو ریختن آسمان خراش مرکز تجارت جهانی بروز یافته، بلکه پدیده‌ی ریشه‌داری است در جهان معاصر. برای پیدا شدن آن علل فراوانی را می‌توان نام برد. در مجموع بنیادگرایی برای مبارزه با نوگرایی به‌وجود می‌آید و یا به‌تعریف دقیق‌تر، بنیادگرایی ایده‌ای است در مقابل مدرنیسم و یا همان مدرنیته‌ی عصر حاضر و به‌صورت مطلق می‌خواهد مدرنیته را مهار بکند. برخی از شاخه‌های بنیادگرایی هدفشان نفی و طرد کامل مدرنیته است، پس بنیادگراها هم در مواجهه با مدرنیته یک‌سان نمی‌اندیشند و یک روش ندارند، برخی از آن‌ها کاملاً مدرنیسم را رد می‌کنند و برخی این هدف را دنبال می‌کنند که مدرنیسم را جهت‌مند بکنند و قیدی بر آن بزنند، البته برخی از بنیادگرایان مدرنیته را می‌پذیرند اما رنگ و بوی اسلامی و یا مذهب دیگری را به آن می‌دهند. متأسفانه بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر برخی از رسانه‌های غربی و بین‌المللی مفهوم بنیادگرایی را خاص مسلمانان کردند و به‌گونه‌ای تبلیغ نمودند که گویا بنیادگرایی منحصر به جهان اسلام است و در مذاهب دیگر وجود ندارد.

◆ از مصادیق بنیادگرایی در غیر مورد اسلام به مفهوم واقعی مثالی بزنید؟

ابوالفضل شکوری: شما حادثه و داستان مسجد «بابر» را در هند که واقعاً موجب کشتار و ستم به بسیاری از مسلمانان شد را به یاد بیاورید، مثلاً حتا جلوی مردان را می‌گرفتند و نگاه می‌کردند که آیا آن مرد ختنه شده است یا خیر؟ اگر مثلاً ختنه کرده بود که وای به حالش، سرش را می‌پریدند. در این حد هندوها با مسلمان‌ها

برخورد کردند. ولی هیچ‌وقت غرب یا آمریکا نخواستند بفهمند که بنیادگرایی خطری جدی است. در حالی‌که کل مسلمانان هند دچار آسیب‌های زیادی از این برخوردها شدند و در ضمن آن یک اثر مهم تاریخی از بین رفت؛ اما وقتی که بنیادگرایان مسلمان در افغانستان مجسمه بودا را تخریب کردند، سر و صدای آن‌ها بلند شد، از نظر تاریخی اهمیت مسجد بابری کم‌تر از مجسمه‌ی بودا نبود. اما عکس‌العمل‌هایی که در برخورد با این دو حادثه از طرف غرب نشان داده شد کاملاً متفاوت بود. در مقابل آن تندروی هندوها شاهد هیچ واکنشی نبودیم، اما می‌بینیم که در افغانستان با واکنش شدید روبه‌رو شد، یا حزب لیکود در اسرائیل که یکی از بنیادگراترین احزاب دنیا محسوب می‌شود که هم تندرو و هم خشن است - که البته مجموعه‌ی احزاب موجود در اسرائیل کم و بیش این‌طور هستند، اما چون این حزب به اصطلاح مذهبی محسوب می‌شود، خیلی رادیکال‌تر است، هم بر ادغام دین با سیاست معتقد است و هم به ترور عمل می‌کنند - ولی ما نمی‌بینیم که غرب به مقابله به مقابله با رفتار این حزب یا زشت‌شماری اعمال آن برخیزد. حالا شما ببینید در افغانستان علیه تندروی مذهبی و یا همان بنیادگرایان چگونه اقدام شد. معتقدم باید با هر نوع تندروی مذهبی برخورد بشود و تبعیض نباید وجود داشته باشد و یا بنیادگرایی را فقط محدود به جهان اسلام دانستن اساساً اشتباه و غلط است. گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن و یا طالبان به رهبری ملا عمر از مصادیق بنیادگرایی اسلامی هستند، ولی متأسفانه غرب به رهبری آمریکا آن‌را تسری می‌دهد به گروه‌های انتفاضه در فلسطین که از سرزمین خود دفاع می‌کنند و نیز به گروه حزب‌الله در لبنان و یا گروه‌هایی در مصر و جاهای دیگر و حتا ایران، که این تعمیم درستی نیست. یعنی بنیادگرایی فقط مختص به جهان اسلام نیست و موارد دفاع مشروع طبق حقوق بین‌الملل نیز مستثنا است. بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر متأسفانه تعریف فراگیر بنیادگرایی که طبق تعاریف علمی تمامی مذاهب را در بر می‌گرفت، در جهان سیاست و توسط سیاستمداران منحصر به جهان اسلام شد و یا بخشی از مسلمانان.

◆ این درکی که پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر در مورد بنیادگرایی و اسلام‌گرایی به‌وجود آمد تا چه اندازه با واقعیات علمی و تحقیقاتی منطبق است و اصولاً نقاط افتراق مابین اسلام‌گرایی و بنیادگرایی را شما چگونه تبیین می‌کنید؟

ابوالفضل شکوری: بین نظریه پردازان و جامعه‌شناسان که در مورد پدیده‌ی بنیادگرایی مطالعه می‌کنند، این بحث مطرح است که آیا بنیادگرایی همان اسلام‌گرایی است؟ و یا اسلام‌گرایی چیزی جدا از بنیادگرایی است؟ یعنی از اسلام‌گرایی منظور همان اسلام‌میسیم است. آن چه که در غرب معروف به «اسلام‌میسیم» است، غیر از «اسلام» است و منظور همان اسلام سیاسی است. در این خصوص اتفاق نظری وجود ندارد، بسیاری از اندیشمندان معتقدند که بنیادگرایی جدا از اسلام‌گرایی است، بنیادگرایی با آن سه ویژگی‌ای که بر مردم نوعی از اسلام‌گرایی را در برمی‌گیرد نه کلاً اسلام‌گرایی را. یکی از این اندیشمندان که در این زمینه مطالعات فراوانی داشته و مقالات و کتابی هم نوشته است، جامعه‌شناس و اسلام‌شناس فرانسوی است به نام «اولیور روا» که کتاب او به نام «شکست اسلام سیاسی» معروف است و صرفاً به تبیین بنیادگرایی و طبقه‌بندی آن پرداخته و نوشته است که اسلام‌گرایی با بنیادگرایی با هم فرق دارند و در سه طیف و فاز تاریخی پدیده‌ی بنیادگرایی در جهان اسلام را بررسی می‌کند. یکی را به نام Fundamentalism یا همان بنیادگرایی مطرح می‌کند و یکی New fundamentalism/ «نوبنیادگرایی» و سومی را هم «اسلام‌میسیم» معرفی می‌کند و می‌نویسد: «بنیادگراها، نهضت‌هایی هستند که بازگشت به اصل و یا همان بازگشت به خویشتن را می‌خواهند؛ یعنی شناسنامه‌ی خاص سیاسی را آرایه می‌نمایند، که به دنبال آن اسلام‌میسیم به وجود آمد. اسلام‌میسیم پدیده‌ای است که سیستم سیاسی اسلامی را می‌خواهد و نظام سیاسی اسلامی را در مرکز عمل خود قرار می‌دهد و هویت خودش را با اسلام سیاسی تبیین و تشخیص می‌دهد» و بعد ادامه می‌دهد که بنیادگرایی متحمل شکست شد و کسانی مانند عبده و سیدجمال‌الدین اسدآبادی را به عنوان شخصیت‌های برجسته‌ی بنیادگرا معرفی می‌کند که در اثر تحولاتی، اندیشه‌ی آن‌ها به اسلام‌میسیم انجامیده است و پیروان این عقیده تنها کسانی هستند که اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی مورد توجه قرار دادند و ساختار سیاسی را طالب هستند، مثل اخوان المسلمین که حسن بنا و یا سیدقطب و دیگران را هم جزو اسلام‌میسیم معرفی می‌کند. طیف‌های دیگر که در کشورهای اسلامی وجود دارند را در این مقوله جای می‌دهد و در آخر نتیجه می‌گیرد که بنیادگرایی عبور تاریخی کرده و به اسلام‌میسیم رسیده و اسلام‌میسیم هم به بن بست رسیده است، و معتقد است که شکست

اسلام سیاسی یا متحقق شده و یا در حال تحقق است. به عقیده‌ی ایشان اسلام‌میسیم، اسلام را در حوزه‌ی عمومی می‌دیده و نظام سیاسی برای‌شان مهم بوده و بعد می‌گوید پدیده‌ی جدیدی در حال شکل‌گیری است و یا شکل گرفته به نام «نوبنیادگرایی» و مصداق آن‌را جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر و دیگر گروه‌های تندروی سلفی می‌داند و ویژگی آن‌ها هم این است که، دیگر آن اندیشه‌ی اسلام‌میسیم به عنوان فعالیت یک ایدئولوژی در قلمرو عمومی و دولت به معنای علمی خود مدنظر نیست بلکه صرفاً خواستار تطبیق شریعت هستند، مثل کاری که در سودان صورت گرفت و یا در پاکستان عده‌ای طالب آن هستند.

#### ◆ منظور از تطبیق شریعت چیست؟

ابوالفضل شکوری: اجرای حدود و حفظ ظواهر مهم است که از نظر ایشان اگر این چیزها تحقق یابد، اسلام حفظ می‌شود. در این قضیه هم خیلی تندروی می‌کنند، یعنی کسانی که راجع به حجاب زنان، ریش مردان و چیزهای سطحی مانند این‌ها خیلی سخت‌گیری می‌کنند. این نوع طرز تفکر از نظر اولیور روا نوبنیادگرا محسوب می‌شود و معتقد است که الان دوره‌ی جنبش‌های نوبنیادگرایی است و حالا این جریان به کجا خواهد انجامید، هیچ نظری نداده است.

#### بنیادگراها

#### نهضت‌هایی هستند که

#### بازگشت به اصل و یا همان

#### بازگشت به خویشتن را می‌خواهند

در مقابل این دیدگاه، نظریات کسانی مثل «بابی سعید» قرار دارد. ایشان از اساتید دانشگاه‌های انگلستان و آمریکا است و کتابی دارد به نام «هراس بنیادین» که به فارسی هم برگردانده شده، و در آن‌جا «پدیده‌ی اسلام‌میسیم» را تعریف می‌کند، ایشان از این‌که بنیادگرایی با اسلام‌گرایی مرادف گرفته شود سخت برآشفته است و آن‌را شدیداً رد می‌کند و می‌گوید: «اصولاً کسانی که بنیادگرایی را با اسلام‌گرایی از نوع انقلاب اسلامی آن در ایران مرادف می‌گیرند، این‌ها از مقوله‌ی علمی خارج شده‌اند. اسلام‌گرایی پدیده‌ای جدا است و بنیادگرایی پدیده‌ی دیگری است و اصلاً تعریفی که بنیادگرایی دارد شامل اسلام‌گرایی نمی‌شود». بعد یک بحث تاریخی

دیگری هم دارد که از آغاز خلافت سقیفه تا عصر حاضر، پدیده‌ی اسلام‌گرایی را ریشه‌یابی می‌کند و تفاوت‌ها و تمایزات آن‌را با بنیادگرایی برمی‌شمارد، در جمع‌بندی این دیدگاه‌ها و ایده‌ها باید گفت هنوز این‌که اسلام‌گرایی همان بنیادگرایی است یا برعکس و چه تعریف‌هایی دارند، بین اندیشمندان بزرگ و سرشناس غربی نیز اتفاق نظری وجود ندارد.

#### ◆ اگر تاریخ را ورق بزنیم به گرایش‌ها،

نحله‌ها و یا جریان‌اتی برمی‌خوریم که به هر حال جزم‌اندیش‌تر و خشک‌تر و به اصطلاح راست‌آیین‌تر از دیگران هستند. اینان گویی هیچ تغییری را بر نمی‌تابند و هیچ انعطافی را خوش ندارند، چه عاملی و یا چه عواملی چنین روی‌کردی را موجب می‌شود؟ درک خاص از مذهب یا شرایط ویژه‌ی محیطی؟

ابوالفضل شکوری: ما در گذشته‌های خیلی دور هم این‌ها را داشته‌ایم، شما پیروان اسماعیلیه را در نظر بگیرید، پیروان حسن صباح و فداییان اسماعیلیه، این‌ها نیز دست به عملیات انتحاری می‌زدند آن هم به همان شیوه‌ای که الان به عملیات انتحاری در راه مقاصد دینی انجام می‌دهند و آن هم در صحنه‌ی سیاسی، نه در جنگ و جهاد. دقیقاً به همان شیوه‌ی تروریستی، آن‌ها در گذشته، مخصوصاً پیروان حسن صباح در قلعه‌ی الموت به چنین شیوه‌هایی دست می‌زدند و به شیوه‌های بسیار خشن و تند از عقاید خودشان دفاع می‌کردند. همین‌طور بخشی از اهل سنت هم این چنین بودند. در بغداد قرن دوم و سوم که پایتخت بود با تعصباتی که داشتند و با تحریکاتی از طرف سران مذهبی آن‌زمان صورت می‌گرفت، به فرقه‌کشی می‌پرداختند. یا همان پدیده‌های عصر حاضر که نمونه‌های آن‌را در پاسخ به سئوالات قبلی عرض کردم و یا اسرائیل امروز و نسل‌کشی رایج در آن و نیز نمونه‌ی بوسنی و هرزگوین که همه‌ی این‌ها نوعی بنیادگرایی است. یعنی صرب‌های مسیحی به دلیل اعتقاد مذهبی و نژادی‌شان به این پدیده‌ی نسل‌کشی دست زدند و صهیونیست‌های اسرائیل نیز همین‌طور. پس در یک مقایسه متوجه می‌شویم که هم عامل مذهبی مؤثر است، هم عامل محیطی و هم عامل سیاسی. هر سه عامل هر وقت در یک‌جا جمع بشود، پدیده‌ی افراطی‌گری مذهبی در قالب بنیادگرایی به وجود می‌آید. به این معنا که زورگویی و ستم‌گری حاکمان منطقه‌ای و جهانی و اعمال تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی موجب گریز از اجتماع افراد و عصیان سیاسی آنان می‌شود و این همه در پیوند با یک برداشت

فردی افراطی از مذهب تحت تأثیر آموزش‌های خانوادگی و یا آموزش‌های مدارس و متأثر از محیطی که این چنین تفکری را دارد، موجب می‌شود تا فرد یک برداشت این چنینی از مذهب داشته باشد. چنان‌که محمدبن عبدالوهاب بنیان‌گذار مسلک وهابی (کشور عربستان سعودی در حال حاضر براساس این اندیشه اداره می‌شود) بر اثر معاشرت با برخی از اساتید و علمای اسلام و شرایط انحطاط و زوال و تبعیض و ظلم دولت عثمانی (که محیط عربستان و جاهای دیگر هم در قلمرو آن دولت قرار داشت) و نیز شرایط تاریخی و اجتماعی مساعد به‌عنوان عامل «معین» وارد صحنه شد که وقتی این عنصرها به هم رسیدند، پدیده‌ی بنیادگرایی سلفی وهابی را به‌وجود آوردند و اگر یکی از این‌ها نبود به‌وجود نمی‌آمد. اگر شرایط مساعد باشد اما آموزش‌ها و یا آن برداشت‌ها نباشد، پدیده‌ی بنیادگرایی به‌وجود نمی‌آید و یا برعکس. بنابراین هم شرایط محیطی تأثیرگذار خواهد بود، هم عامل سیاسی و هم آموزش‌ها. بنده در این جا می‌توانم بگویم که امام محمد غزالی هم یک بنیادگرا بود، بنیادگرایی که علیه فلاسفه‌ی

### بنیادگرایی نوعی ارتجاع است ولی اسلام‌گرایی نوعی الحاق و پیوستن به مدرنیته است با ایدئولوژی خاص

زمان خود قیام کرد، علیه روشنفکری هم قیام کرد و کتاب «تهافت الفلاسفه» را نوشت، به‌معنای «تناقض‌گویی فلاسفه». کتاب «مقاصد الفلاسفه» را هم به‌رشته‌ی تحریر درآورد و در آن جا شخصیت‌هایی مثل ابن‌سینا را تکفیر کرد، ابن‌هم همین‌طور بود، یعنی غزالی در اثر عزلت و انزوایی که پیشه کرد و فرار از مدرسه و تصوف و شهرگردی به یک برداشت خاصی از اسلام رسید، بعد شرایط و محیط هم به‌گونه‌ای بود که ایشان را همراهی کرد، مانند وضعیت خاص خلافت، انحطاط خلافت به این‌ها کمک کردند تا ایشان به یک ایده و برداشتی خاص از اسلام دست پیدا کنند هر چند که ایده‌ی وی به یک جنبش اجتماعی تبدیل نشد، ولی سر منشاء بسیاری از جنبش‌های بعدی قرار گرفت. اجحاف به یهودیان در اروپا نیز موجب بنیادگرایی و تروریسم یهودی در فلسطین شد.

### ◆ پس بنیادگرایی نوعی درک خرافاتی و انحرافی از مذهب است؟

ابوالفضل شکوری: قطعاً، یعنی با توضیحاتی که دادم، اگر آموزش صحیح مذهب صورت بگیرد و تبعیضات سیاسی و اجتماعی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی از بین برود، بنیادگرایی پدید نخواهد آمد. آموزش‌های غلط خانوادگی یا مدرسه‌ای، دانشگاهی، حوضه‌ای، تعلیمات غلط و یا برداشت خود فرد در اثر خصوصیات زندگی هر فردی که با مطالعات غلط همراه شود آن فرد یا آن جمع به طرف بنیادگرایی سوق پیدا می‌کند.

### ◆ پس چرا بنیادگرایی در جوامع پیشرفته‌تر رشد چندانی نداشته است؟ به باور بسیاری از آگاهان درک عامه‌ی اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها از دین و مذهب بسیار خرافاتی‌تر از ملل شرقی است؟

ابوالفضل شکوری: پیش‌تر عرض کردم که بنیادگرایی خاص جهان اسلام نیست، بنیادگرایی الان، هم در اروپا و هم در آمریکا وجود دارد، فرقه‌های مذهبی که چند سال پیش در آمریکا قیام کرده بودند و مزرعه‌شان را یک‌جا به آتش کشیدند؛ هم ساکنان مزرعه و هم خود مزرعه‌را. این‌ها بنیادگراها بودند، بر خوردی که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها با بنیادگرایی مسیحی و فرقه‌های تندرو مسیحی انجام می‌دهند، بسیار تند است و نگذاشته است آن‌ها رشد بکنند و علی‌رغم این‌که گفته می‌شود، آزادی‌های زیادی در اروپا و آمریکا وجود دارد، در ارتباط با پدیده‌ی بنیادگرایی این آزادی‌ها وجود ندارد و همیشه سرکوب می‌شوند.

از آن جایی‌که گفتم یکی از ویژگی‌های بنیادگرایی کنترل بر پوشش زنان است، طبق این تعریف برخی از دانشمندان خواسته‌اند بگویند که غرب را هم می‌شود به‌نحوی بنیادگرا نامید. این کنترل بر پوشش زنان یا اجبابی است یا سلبی. در هر دو صورت کنترل صورت می‌گیرد. به این معنا که آزادی از زن سلب می‌شود. بنابراین، فقط نوع بنیادگرایی فرق می‌کند. تا نیایم و زن را در پوشش خودش آزاد بگذاریم و به او بگوینم یا باید این باشد یا آن. مثل کاری که در فرانسه و یاترکیه صورت گرفت، در فرانسه از ورود دختران با پوشش روسری به مدرسه و دانشگاه جلوگیری شد و یا در ترکیه از ورود یک نماینده‌ی مجلس صرفاً به دلیل نوع پوشش وی به پارلمان جلوگیری کردند، پس بنیادگرایی نوعی تحمیل است بر زندگی زنان. البته در چهارچوب آن ویژگی‌ها که برشمردم و به نوعی خرافه است. پس بنیادگرایی در غرب هم وجود دارد و در پاره‌ای اوقات هم شدیدتر است.

◆ واقعیت‌های دیگری هست که جای تامل دارد و آن این‌که امریکاییان در بوسنی از مسلمانان در مقابل ناسیونالیسم و سوسیالیسم صرب و از مجاهدان مسلمان افغانی در مقابل سربازان کمونیست شوروی سابق حمایت کردند و نمودهای دیگر در دیگر نقاط، این گمان را به وجود آورد که فراتر از واقعیت‌های نهفته‌ی درون هر جامعه، عوامل دیگری مثل حمایت یک ابرقدرت در رشد چنین نیروهایی مؤثر بوده، به‌نظر جناب‌عالی تا چه حدی چنین درکی صحت دارد؟

ابوالفضل شکوری: واقعیت این است که عامل بنیادگرایی در جهان اسلام از نوع طالبانی و بن‌لادنی و نیز از نوع الجزایری آن، خود غربی‌ها هستند. اما همان‌طور که «بابی سعید» از آن با نام «اسلام‌گرایی» یا «اسلامیسم» یاد می‌کند در جهان اسلام وجود داشته و دارد. اما چنان‌که در کتاب ایشان به‌نام «هراس بنیادین» به شکل مبسوطی آمده، اسلام‌گرایی چیزی به‌غیر از بنیادگرایی است، بنیادگرایی یا نوبنیادگرایی، پدیده‌هایی است که غرب مخصوصاً آمریکا در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است. نمونه‌اش جنبش طالبان، طالبان را دیگر کسی نیست که نداند دولت پاکستان با حمایت آمریکا و برنامه‌ریزی سیا به‌وجود آوردند تا به‌عنوان پایگاهی برای‌شان باشد، اما آنان تندروی‌های بیش از حد تصور انجام دادند که آمریکایی‌ها دیگر تا این حد را پیش‌بینی نکرده بودند و نیز بنیادگرایی الجزایر در اثر امحای دموکراسی به‌وجود آمد.

### ◆ یعنی شما این نوع حمایت‌ها از طرف غرب به‌ویژه آمریکا از بنیادگرایی را در چهارچوب استراتژی‌ها و برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ی سیاسی برای مقاصد خاص و لزوماً سیاسی می‌دانید؟

ابوالفضل شکوری: بله، همین‌طور است، بنیادگرایی افراطی که در حال حاضر وجود دارد در چهارچوب همین نوع حمایت‌ها پدید آمده است. حتا خود محمدبن عبدالوهاب را برخی اعتقاد دارند که انگلیسی‌ها پدید آوردند. کتابی است به نام Mr. Hemfer. این کتاب شاید تا به حال بیش از ده بار به چاپ رسیده است. «مستر همفر» در این کتاب به‌عنوان یک شخصیتی است که مأمور می‌شود از طرف بریتانیا با محمدبن عبدالوهاب که یکی از روحانیون اهل سنت در قلمرو عثمانی بوده، برنامه‌ریزی کند. شکل‌گیری و پیدایش یک جنبش مذهبی، اجتماعی و سیاسی را در قلمرو دولت عثمانی جهت جدا کردن و تجزیه‌ی آن دولت مدنظر قرار داشته است. البته من نمی‌دانم

تا چه اندازه می‌شود به این کتاب اعتماد کرد، ولی آن چه که این کتاب اشاره می‌کند این است که این شخص مرحله به مرحله جلو می‌آید، تا پدیده‌ی بنیادگرایی وهابی سلفی را به وجود آورد و در تجزیه‌ی دولت عثمانی و شبه جزیره‌ی عربستان مؤثر واقع می‌شود. اما در این خصوص بوسنیایی‌ها را نمی‌شود بنیادگرا به حساب آورد. اما در الجزایر چرا، چون آن جا به نفع غربی‌ها و یا به نفع اروپایی‌ها نبوده که از بنیادگرایان حمایت کنند، لذا از جبهه‌ی نجات اسلامی حمایت نکردند و با آن برخورد کردند؛ اساساً بنیادگرایی جبهه نجات اسلامی در الجزایر به خاطر مقابله با دموکراسی و عدم تجمل آراء مردم الجزایر به وجود آمد و شدت یافت. آنان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را برنتابیدند و جبهه نجات اسلامی را از ساحت خارج ساختند. همان طور که با آنان برخورد کردند. چون دیگر تأمین منافع نمی‌کرد در حالی که سپاه صحابه سال‌هاست به عنوان یک نهاد بنیادگرا دست به ترور می‌زند و سران آن هم مشخص هستند و شناخته شده‌اند اما هیچ‌گونه برخوردی با آنان نمی‌شود.

◆ در تعریف بنیادگرایی، واپس‌گرا بودن یک نیروی بنیادگرا، وجه غالب و بارز آن است. می‌دانیم که این نیروها در کنش‌های درونی هر جامعه در مقابل نیروهای مترقی تر صف می‌کشند. به نظر جناب عالی جوامع اسلامی تا چه حدودی از این پدیده آسیب دیده‌اند؟ چه هزینه‌هایی را متحمل شده‌اند؟

ابوالفضل شکوری: واپس‌گرایی یکی از ویژگی‌های بنیادگراهاست، یا به تعبیر دیگر بازگشت به گذشته بدون هیچ‌گونه تغییر و تصرفی و اساساً جنبشی را در جهان اسلام داریم به نام «جنبش سلفیه» که شامل همین جنبش‌های طالبان، جبهه نجات اسلامی و حتی تا حدودی اخوان المسلمین هست و علت نام‌گذاری‌شان به نام سلفیه هم این است که این‌ها می‌گفتند ما می‌خواهیم برگردیم به سلف صالح، یعنی گذشته‌ی خودمان، که هیچ‌گونه تطبیق خود با شرایط عصر حاضر را بر نمی‌تابند. بنیادگرایی در بودیسم به نام مذهب و جهان بودایی و در اسلام به نام جهان اسلام، در یهود به نام جهان یهودیت و در مسیحیت هم به نام جهان مسیحیت صورت می‌گیرد. اما با سرشت آن مذاهب فرق می‌کند. عنصر واپس‌گرایی وقتی وارد جریان بنیادگرایی می‌شود آن را از مذهب اصیل جدا و تبدیل می‌کند به یک جنبش ارتجاعی و کهنه‌پرست که تمام هم و غم خود را صرف این می‌کند که با پدیده‌های جدید و نوین مبارزه کند، اعم از پدیده‌های نوین سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. کتاب را تا حد حدیث جدید، حرف جدید و پیام نو را ندارد و فکر می‌کند که مانند باستان‌شناسان «سیاست‌مداران» نیز می‌توانند گذشته را از نو بازسازی کنند و فضای معدوم شده را بر گردانند. بنیادگرایی سلفی و اسلامی نیز همین طور است، اما «اسلام‌گرایی» این را نمی‌گوید. اسلام‌گرایی می‌گوید با تأکید بر اصول و مبانی ما می‌توانیم جهان نو را با قالب‌های نو بسازیم، ساختارهای نو را می‌پذیریم، بر مبنای مبنای اعتقادی و فرهنگی گذشته‌مان یک چیز جدیدی ارایه می‌کنیم. اسلام‌گرایی دقیقاً با بنیادگرایی فرق می‌کند، بنیادگرایی نوعی ارتجاع است ولی اسلام‌گرایی نوعی الحاق و پیوستن به مدرنیته است با ایدئولوژی خاص. اسلام‌گرایی اشتهی سنت و تجدد و مذهب با مدرنیته است و عنصر ستیزه با مذهب را از آنان می‌گیرد.

◆ موج بنیادگرایی در کشورهای منطقه و دیگر نقاط جهان، تا کجا به طول خواهد انجامید؟ به کجا منتهی خواهد شد؟ آیا به راستی - آن طور که محافل مسلط خبری جهان - اشاعه می‌کنند، دست‌آوردهای بشری را به چالش فرا خواهند خواند؟ کدام راه کار نجات‌بخشی برای بشر در جهت رهایی از چنین رویارویی‌های خطرناک وجود دارد؟

ابوالفضل شکوری: بنیادگرایی را که بنده به نقل از اولیور روا و بای سعید ارایه کردم، جدای از اسلام‌گرایی است. اگر با این تعریف و با این مبنا بخواهیم پیش برویم و به بحث بپردازیم، بنیادگرایی تهدیدکننده‌ی تمدن است، چون که خیلی محدود اندیش هستند، حاضر نیستند به مسایل نو پاسخ‌های منطقی بدهند. به جای این که حل مسأله کنند، صورت مسأله را حذف می‌کنند. به جای آن که مثلاً در مورد مجسمه‌ی بودا در صدد پاسخی منطقی برآیند، اصل مجسمه را نابود می‌کنند و یا بنیادگرایان هندو اثر تاریخی کم‌نظیری مانند مسجد «بابری» را با خاک یکسان می‌کنند. یا بنیادگرایی یهود به جای پذیرش واقعیت فلسطینیان به عنوان صاحبان اصلی آن سرزمین و کوشش برای حل منازعه، منکر موجودیت اعراب شدم و به نسل‌کشی می‌پردازند و ... این‌ها همه از بعد مذهبی بودند.

بنیادگرایان در مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم همین طور می‌اندیشند. بنیادگرایی نوعی فشار علیه تمدن است. چه بنیادگرایی مسیحی باشد، چه بنیادگرایی یهودی و چه اسلامی و چه غیر آن. هندوهای بودایی و نمونه‌های آن‌ها را در همه جا دیده‌ایم. اسرائیل نمونه‌ای از بنیادگرایی است که بشریت را در

صورت کسب قدرت بیشتر به عصر بردگی برمی‌گرداند، نژاد برتر اسرائیل برکشیده می‌شود و بقیه‌ی نسل‌ها، اقوام و ملیت‌ها به عنوان بردگان آن در می‌آیند. این یعنی ضدیت با تمدن و ضدیت با حقوق بشر و فرهنگ و به نوعی نژادپرستی هم محسوب خواهد شد. در مسیحیت نیز، حزبی در صربستان وجود دارد، مه

## اسلام‌گرایی

### پدیده‌ای دیگر و بنیادگرایی

پدیده‌ی جدا است و تعریفی که بنیادگرایی دارد شامل اسلام‌گرایی نمی‌شود

دارای مبنای نژادپرستانه و مذهبی (مسیحی) افراطی هستند. در نقاط دیگر به ویژه جهان اسلام، بنیادگرایی هم هستند که نژادپرست نیستند، اما ضدتمدن هستند، مثل طالبان. اسامه بن لادن و سازمان القاعده پاسخی است به سخت‌گیری‌هایی که از سوی غرب علیه مسلمانان صورت می‌گیرد، به هر حال جهان یک جهان بسته است، جهان کنش و واکنش است، هیچ کنشی بدون واکنش نیست. شما صدایی را که در پای کوه فریاد می‌زنید کوه آن صدا را به خودتان بر می‌گرداند، چند برابر هم بلندتر، پدیده‌های سیاسی و نظامی هم همین طور است. تا وقتی که این نسل‌کشی‌ها، این اجحاف‌ها وجود دارد، پدیده‌ی بنیادگرایی هم چنان وجود خواهد داشت و مستمر خواهد بود. راه نجات‌بخشی که سؤال کردید دو چیز است: یکی این که در تقویت اسلام‌گرایی به معنای واقعی آن بکوشیم و کشورهای مثل آمریکا و هم‌پیمانان آن هم به عقل بیایند و در اسلام‌گرایی را مرادف با بنیادگرایی نپندارند و در مقابل جهان اسلام و یا همان اسلام‌گرایی و حقوق واقعی مسلمانان صف‌آرایی نکنند و دیگر این که به ستم‌گری‌ها، تبعیض‌ها و بسط هژمونی امپریالیستی خود در جهان اسلام و غارت منابع پایان بدهند. البته در مورد نحوه‌ی مهارت بنیادگرایان وابسته به جهان‌های غیر اسلامی نیز شیوه‌ها و راه‌کارهایی وجود دارد که باید به صورت جداگانه مورد پژوهش و دقت قرار بگیرد.

◆ با سپاس فراوان از قبول دعوت،